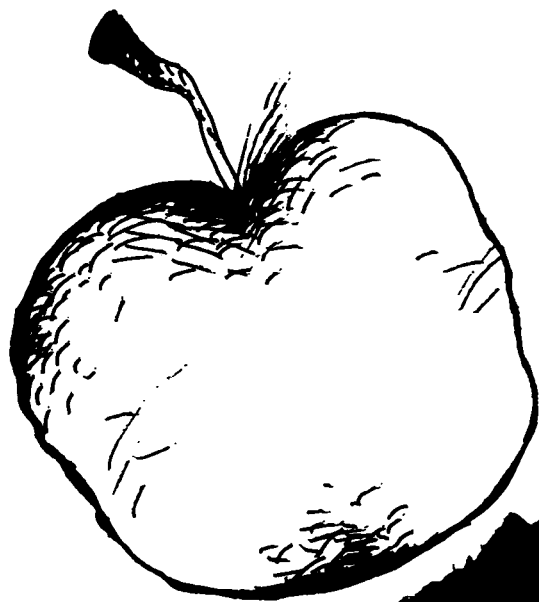


آیا



اشاره:

یکی از مباحث مهم در بحث حرکت، این است که آیا حرکت همواره تکاملی و اشتدادی است یا حرکتی هم در عالم داریم که تضعیفی و نزولی هستند و موجود متحرک در آن حرکات، رو به ضعف وجودی می‌رود و یا حرکتی یکساخت را طی می‌کند یعنی نه رو به کمال می‌رود و نه رو به ضعف؟

این پرسش برای فیلسوفان و متفکران ما زمینه‌ای طرح مباحث دقیق و عمیقی را فراهم ساخته است. مادر این مقاله خلاصه و حاصل کلام مدعیان اشتدادی بودن و تکاملی بودن همه حرکات و نیز سخن و ادله منکران این مدعی را آورده‌ایم و در نهایت به داوری و نقد و ارزیابی مبحث مسکور پرداخته‌ایم. پیشاپیش از بذل عنایت همه دانشجویان فرهیخته و ارباب علم و فضل و فرهنگ که با دیده بصیرت و دقت به این مقاله می‌نگرند سپاسگزارم.

آدم حرکت جوهری چیست:

حرکت در اعراض امری روشن و بدیهی است. اما



حرکت جوهری اشتدادیست؟*

ثبات حرکت در جوهر محتاج ادله است. بسیاری از پیشینیان از فلاسفه مشائی و اشراقی، حرکت را فقط در اعراض قابل تصور و قبول می‌دانسته‌اند و حرکت در جوهر را علی‌الاصول قابل اثبات ندانسته. آن را ممتنع می‌شمرده‌اند. عمده‌ترین شبهه‌ای که منکران حرکت در جوهر در ذهن خود داشته‌اند این بوده است که چون در هر حرکتی، یک ذات ثابت از ابتدا تا انتهای حرکت لازم و ضروری است، اگر حرکت را به ذات و جوهر اشیا هم سرایت دهیم، آنگاه باید ملتزم به حرکت بدون متحرک و وصف بدون موصوف شویم و قطعاً چنین چیزی معقول و متصور نیست.

و اما معتقدان به حرکت جوهری به بر این باورند که اگر تحلیل درستی از حرکت ارائه شود، نه تنها حرکت در جوهر محال و ممتنع نیست، بل ضروری و قطعی و اجتناب‌ناپذیر است و اصولاً اگر حرکت در جوهر را ملتزم نشویم، حرکت در اعراض هم قابل اثبات نمی‌باشد. اینان معتقدند حرکت چیزی جز سیلان وجود نیست، خواه این وجود، وجود نفسیه باشد و خواه وجود لغیره.

در وجود نفسیه، یعنی جوهر دارای سیلان و اضرام و امتداد باشد، عین حرکت است و همگداً اگر وجود لغیره یعنی عرض، سیال و منضرم باشد، بدین معناست که این عرض، عین حرکت است.

بر طبق تحلیل باورمندان به حرکت جوهری، حرکت از معقولات ثانویه فلسفی و از عوارض تحلیلیه وجود است و نباید آن را از اعراض خارجیه موجودات پنداشت، چنان‌که شیخ اشراق چنین پنداشته است.

طبق قول به حرکت جوهری، وقتی می‌گوییم جوهری گُل حرکت می‌کند، مثل این است که می‌گوییم رنگ گُل تغییر می‌کند. آیا در جریان تحول رنگ گُل، رنگ ثابتی وجود دارد که تغییر و تحول را به آن نسبت دهیم؟

خیر، بنابراین در حرکت جوهری نیز لازم نیست موضوع ثابتی فرض شود که حرکت منسوب به آن شود. اصولاً حرکت و ثبات، دو وصف تحلیلی برای موجود سیال و ثابت بشمار می‌روند و این‌گونه اوصاف احتیاج به موصوف عینی مستقل از وصف ندارند و همان‌گونه که ثبات برای موجود ثابت، عرضی نیست که در خارج

عارض آن شود به گونه‌ای که صرف‌نظر از عروض آن، متصف به عدم ثبات باشد، وصف حرکت هم، عرضی خارجی نیست که بر وجود خاصی عارض شود به گونه‌ای که صرف‌نظر از عروض آن، متصف به ثبات و عدم حرکت باشد. به اصطلاح اهل فن، حرکت و ثبات از عوارض تحلیلی هستند و نیازی به موضوع مستقل ندارند، بلکه وجود آنها عین وجود معروضشان می‌باشد.

از این رو انتساب حرکت به ماهیت جوهر یا عرض، نسبتی بالعرض است، و در واقع بنا بر اصالت وجود، باید حرکت را به منزلهٔ عارض تحلیلی، به وجود نسبت دهیم و این نسبت، نسبتی بالذات است.

۲- اشتدای بودن حرکت جوهری به چه معناست؟

حرکت را برخی به خروج تدریجی شیء از قوه به فعل، تعریف کرده‌اند و برخی گفته‌اند: حرکت عبارت است از کمال اول برای موجود بالقوه از آن جهت که بالقوه است.

بر اساس این دو تعریف، پاره‌ای چنین استنباط کرده‌اند که چون متحرک به واسطهٔ حرکت به فعلیت و کمال تازه‌ای می‌رسد، ضرورتاً هر حرکتی اشتدای است و موجب تکامل متحرک می‌شود.

در اینجا باید دو مطلب را از یکدیگر تفکیک نمود: یکی تکامل حرکت و دیگری تکامل موجود متحرک. ممکن است یک متحرک در طول حرکت خود، همواره به کمالات جدیدی دست یابد، اما سرعت نیل به این کمالات، متفاوت باشد یعنی زمانی سرعت تکامل رو به افزایش و در مرحله و زمانی دیگر رو به کاهش و باز در مرحلهٔ دیگر ثابت و یکساخت باشد اما یکساختی سرعت و حتی کاهش آن منافاتی با تکامل یافتن متحرک ندارد. مثلاً سببی که آهنگ شیرین شدن آن گند می‌شود، از حیث کیفیت و طعم شیرینی در لحظهٔ بعدی، شیرین‌تر از لحظهٔ قبلی

می‌شود، گرچه این تغییر، کندتر شود. پس فرض اینکه در یک حرکت، خود حرکت موجب کمال بیشتری برای موجود متحرک شود، منافاتی با فرض شتاب منفی برای سرعت تکامل ندارد.

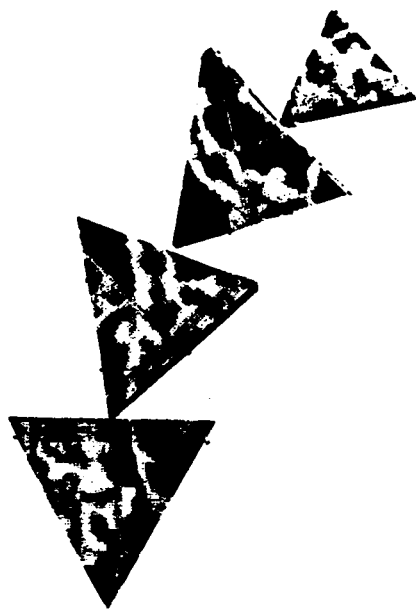
و اما ادعای اینکه هر حرکتی در همان حیثیت حرکت بودنش تکامل می‌یابد، با پذیرش حرکت یکساخت و حرکت بی‌شتاب، سازگار نیست و روشن است که چنین ادعایی خلاف وجدان و بداهت می‌باشد و برای اثبات آن نمی‌توان به پاره‌ای از تعریفات حرکت استناد کرد. نهایت چیزی که از آنها استفاده می‌شود این است که موجود متحرک در اثر حرکت به فعلیت و کمال جدیدی می‌رسد و چنان‌که اشاره شد تکامل یافتن متحرک، منافاتی با تنزل سرعت حرکت ندارد.

۳- دلیل معتقدان به اشتدای بودن حرکت جوهری چیست؟

اگر تکامل حرکت به معنای شدت یافتن و شتاب گرفتن آن باشد، در همهٔ حرکات صدق نمی‌کند و کلیت ندارد. اما برخی اشتدای بودن و تکامل حرکت را به این معنا گرفته‌اند که متحرک در اثر حرکت، به کمال بالاتری می‌رسد و مراد از کمال بالاتر، فعلیت جدید است. بر این اساس گفته‌اند ضرورتاً هر حرکتی اشتدای است و همواره موجب تکامل یافتن متحرک می‌شود و از جمله در حرکت جوهری نیز ضرورتاً جوهر، اشتداد می‌یابد و به تکامل می‌رسد.

عمدهٔ دلیل اینان، مستبطن از تعریف حرکت است که می‌گویند اگر حرکت به معنای خروج تدریجی شیء از قوه به فعل است، و اگر فعل مرحلهٔ بالاتری نسبت به قوه است، بنابراین هر حرکتی ضرورتاً تکاملی و اشتدای است.

مشکلی که معتقدان به اشتدای بودن حرکت جوهری در برابر خود دارند اینست که می‌بینند بسیاری از موجودات، در سیر حرکتی خود، رو به انول و ضعف و



پژمردگی می‌روند و نه تنها حرکات و دگرگونی‌های تدریجی آنها بر کمالاتشان نمی‌افزاید، بلکه پیوسته از کمالات آنها می‌کاهد و آنها را به مرگ و نیستی نزدیک می‌کند. نمونه این پدیده را در نباتات و حیوانات به خوبی مشاهده می‌کنیم که پس از طی دوران رشد و شکوفایی، وارد مرحله پیری و ناتوانی می‌شوند، حرکت ذبولی و نزولی آنها شروع می‌شود.

برای حل این مشکل، گفته‌اند اگر دقت کنیم می‌بینیم که این‌گونه حرکات نزولی و انحطاطی، همراه با حرکات اشتدادی دیگری است. مثلاً اگر ریشه درختی در اثر کرم‌زدگی فاسد می‌شود و آن درخت رو به خشکی

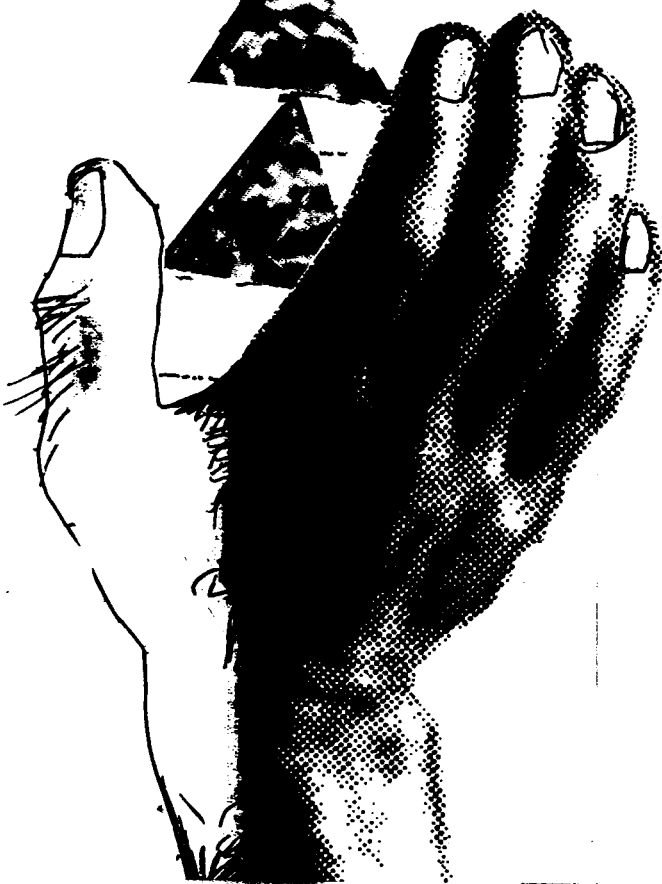
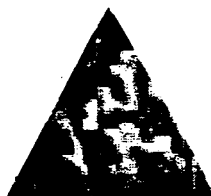
می‌رود، در کنار آن، کرم درون درخت به تدریج رشد می‌یابد و حرکت حقیقی در اینجا، همان حرکت تکاملی این کرم است که موجب کاهش کمالات درخت می‌شود و پژمردگی و فساد درخت، حرکتی بالعرض است، نه بالذات و بالاصالة.

دلیل دیگر قائلین به تکاملی بودن حرکت این است که می‌گویند: هر موجودی طالب کمال خویش است و همواره در هر حرکتی میل دارد که به کمال نهائی خویش نزدیکتر گردد و هم از این روست که حرکت را انجام می‌دهد. بنابراین اگر حرکت موجب افزایش کمال متحرک نشود، چرا متحرک آن را انجام می‌دهد؟ و چه انگیزه‌ای برای انجام آن دارد؟

دلیل سوم آنان این است که می‌گویند: براساس حکمت الهی بایستی برایند حرکات جهان، مثبت و رو به کمال باشد والا اگر حاصل این حرکات، مثبت نباشد و نتیجه مجموع آنها، تحقق کمالات بیشتری برای موجودات این عالم نباشد، آفرینش آنها لغو و غیرحکیمانه خواهد بود و چون خداوند حکیم است، بنابراین بایستی حرکات جهان رو به تکامل و اشتداد باشد. این برهان در حقیقت مستند و متکی بر حکمت الهی است.

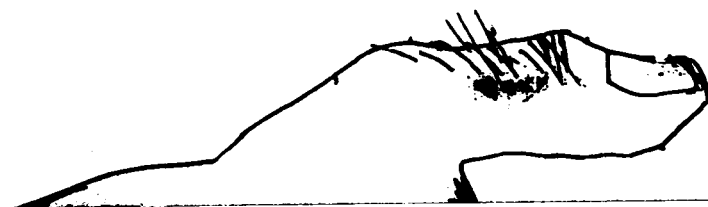
۴. دلیل منکران اشتدادی بودن حرکت جوهریه چیست؟

کسانی که اشتدادی بودن حرکت را انکار می‌کنند،



معتقدند که لزوماً نمی‌توانیم هر حرکتی را تکاملی بدانیم، آری برخی یا اکثریت حرکات عالم را می‌توان اشتدادی دانست، در عین حال برخی حرکات تضعفی و نزولی هم در عالم هستی یافت می‌شوند و وجود همین حرکات نزولی، دلیل نقضی بر کلیت براهین اشتدادی بودن حرکت است. اما این توجیه که حرکت نزولی یک متحرک توأم و مقارن با حرکت اشتدادی متحرک دیگری است، اولاً: در همه موارد قابل اثبات نیست، و ثانیاً: نمی‌توان تغییر تدریجی موجود رو به کاهش را نادیده گرفت و از آن به عنوان حرکت بالعرض یاد کرد. چرا که بالاخره این سؤال باقی است که این سیر نزولی تدریجی در موجود کاهش یابنده، از نظر فلسفی چه مفهومی دارد و چگونه تحلیل می‌شود؟ و اما تکیه بر تعریفهای معروف حرکت، برای اثبات تکاملی و اشتدادی بودن حرکت، نادرست و ناتمام است. زیرا حرکات غیر تکاملی و غیر اشتدادی بالعیان در طبیعت موجودند و نمی‌توان آنها را انکار کرد. و به فرض که مفاد تعاریف حرکت، قابل انطباق بر حرکات نزولی نباشد، باید در صحت و کلیت آن تعاریف تردید کرد، نه اینکه با استناد به آنها حرکات نزولی را انکار کرد و یا دست به توجیهات غیر قابل قبولی زد. مضافاً اینکه برای تعاریف مذکور هم می‌توان تفسیری در نظر گرفت که مستلزم نفی حرکت غیر تکاملی نباشد.

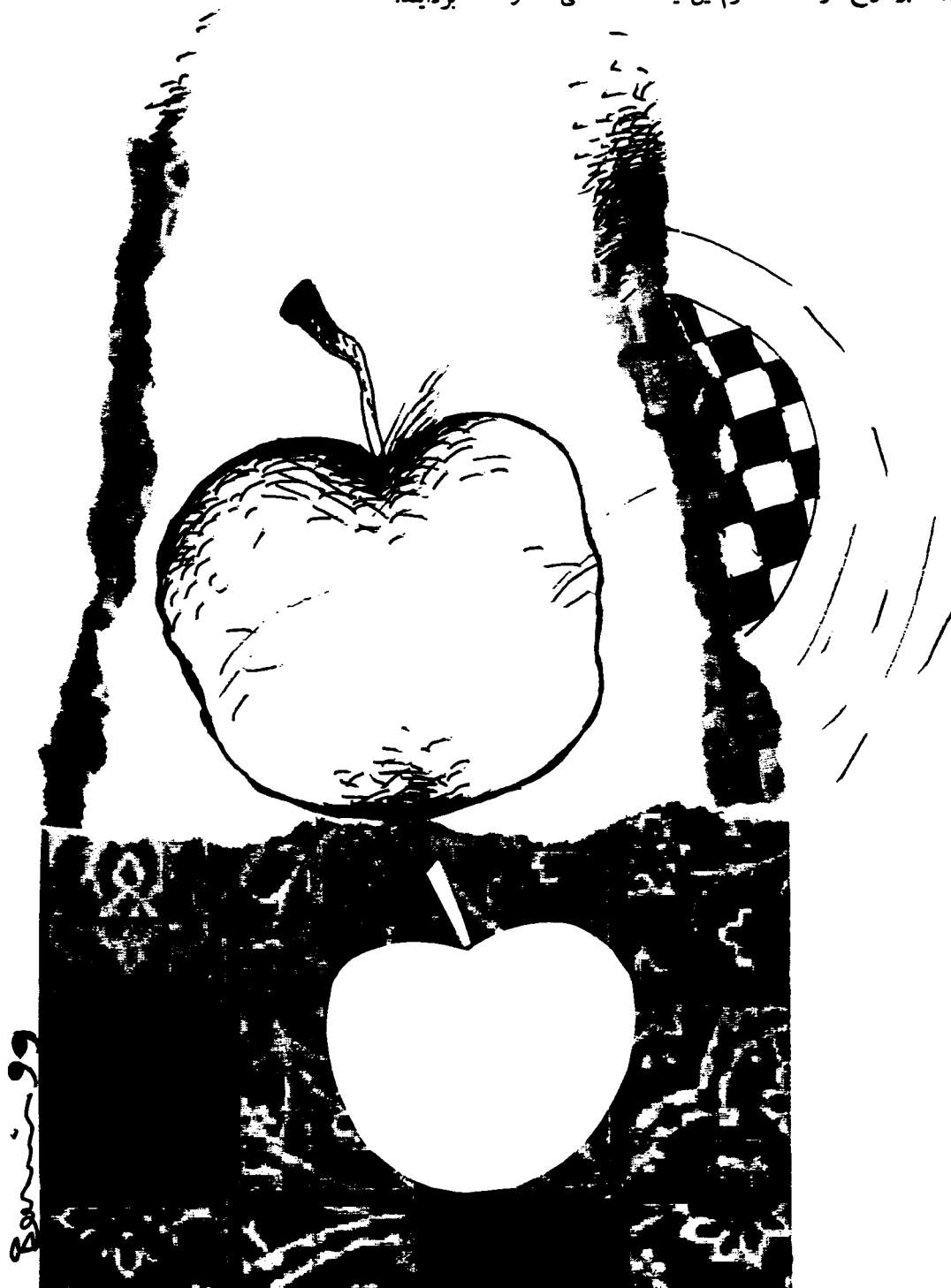
توضیح اینکه، قوه و فعل دو مفهوم اضافی هستند که از ملاحظه تقدم موجودی بر موجود دیگر و مشتمل بودن موجود دوم بر کل یا جزئی از موجود اول انتزاع می‌شود و این معنی به هیچ وجه مستلزم کاملتر بودن کل موجود دوم از کل موجود اول نیست.



اثر حرکت حاصل می‌شود از نظر مرتبه وجودی بر کمالی که از دست متحرک می‌رود برتری و فزونی داشته باشد و در نتیجه موجود متحرک در مقام مقایسه با وضع و موقعیت سابق، لزوماً کاملتر گردد.

اساساً تکیه بر مفهوم قوه و فعل یا مفهوم کمال در تعریف حرکت، لزومی ندارد، زیرا این مفاهیم که خودشان نیاز به توضیح و تفسیر دارند نمی‌توانند ابهامی را از حرکت بزدایند.

همچنین حرکت را کمالی مقدمی برای رسیدن به کمال اصلی انگاشتن، مستلزم بقای همه کمالات سابق در موجود لاحق نمی‌باشد، زیرا ممکن است لازمه حرکت و رسیدن به کمالی که نتیجه آن بشمار می‌رود این باشد که متحرک، بعضی از کمالات خودش را از دست بدهد و کمالی که در اثر حرکت برایش حاصل می‌شود مساوی با کمال از دست رفته و یا حتی ضعیف‌تر از آن باشد. پس تطبیق تعریف معروف بر انواع حرکت، مستلزم این نیست که کمالی که در



منکران کلیتِ اشتدادی بودن حرکت به صورت استفهام انکاری، این پرسش را مطرح می‌نمایند که آیا به راستی می‌توان پذیرفت که هر جسمی که از مکانی به مکان دیگر منتقل می‌شود، واقعاً کاملتر می‌گردد؟ و آیا به راستی می‌توان اثبات کرد که پزردگی و سیر نزولی هر نبات و حیوانی، نتیجهٔ تکامل موجود دیگری است؟

و اما در پاسخ این سؤال که اگر حرکت موجب افزایش کمال متحرک نمی‌شود، چرا متحرک آن را انجام می‌دهد و چه انگیزه‌ای برای انجام آن می‌تواند داشته باشد؟ می‌گویند:

اولاً: هر حرکتی برخاسته از شعور و انگیزهٔ متحرک نیست، چنان‌که در مورد حرکات طبیعی و قسری چنین است.

ثانیاً: موجود باشعور هم ممکن است برای رسیدن به لذتی واقعی یا خیالی، حرکتی را انجام دهد که موجب از دست رفتن کمالات ارزشمندتری گردد یا به جهت غفلت از این نتیجهٔ قهری و یا به جهت علاقهٔ شدید به لذت مورد نظر. و به هر حال عقلانی بودن و حکیمانه نبودن چنین حرکتی به معنای محال بودن آن نخواهد بود.

و اما در مورد این دلیل که اگر برابند حرکات جهان، مثبت نباشد، آفرینش جهان غیرحکیمانه و لغو خواهد بود، می‌گویند: البته ما بر اساس حکمت الهی ثابت می‌کنیم که آفرینش جهان، عبث و بیهوده نیست و نتایج حکیمانه‌ای بر آن مترتب می‌شود، ولی لازمهٔ مثبت بودن برابند نتایج حرکات، این نیست که هر حرکتی ضرورتاً تکاملی و موجب حصول کمال برای خود متحرک باشد.

حاصل سخن منکران اشتدادیت حرکت

حاصل آنکه تکامل هر متحرکی در اثر حرکت - به این

معنا که کمال جدید از نظر مرتبهٔ وجودی، بر کمال سابق فزونی و برتری داشته باشد - دلیلی ندارد و تجارب بی‌شمار نشان می‌دهد که نه تنها حرکت یکنواخت بلکه حرکت نزولی و تضعیفی هم وجود دارد، به این معنا که متحرک تدریجاً کمالات موجود را از دست بدهد یا کمالاتی را واجد شود که برتر از کمال از دست رفته نباشد. فقط یک معنای صحیح برای تکاملی بودن هر حرکتی می‌توان تصور کرد و آن این است که بگوئیم در هر حرکتی، موجود متحرک به امری وجودی دست می‌یابد که قبلاً فاقد آن بوده است، هر چند قبلاً موجود دیگری همانند و یا کاملتر از آن را داشته باشد، چنان‌که نظیر آن دربارهٔ رابطهٔ قوه و فعل گفته شد.

داوری نهائی در مسئله

به نظر می‌رسد در مقام داوری در مسئلهٔ مورد بحث، توجه به چند نکتهٔ زیر ضروری است:

الف) ما باید تعریف و کمال، یک متحرک را دقیقاً بدانیم و مشخصاً لازم است مصداق کمال و مرحلهٔ نهائی یک موجود متحرک در عالم هستی را تعیین کنیم. آن‌گاه می‌توانیم تعیین کنیم که فلان حرکت آیا تکاملی و اشتدادی است یا نزولی و تضعیفی. تعیین این امر، متوقف بر داشتن ملاک و معیار برای صعود و سقوط و یا اشتداد و تضعیف موجودات است. اگر ملاکی برای تشخیص کمال و نقص نداشته باشیم، چگونه می‌توانیم حرکتی را تضعیفی و یا تکاملی بشماریم؟! ممکن است آنچه ما ضعف و پیری و پزردگی و نابودی می‌خوانیم، با نگاه و معیار دیگری، کمال و اشتداد و رشد تلقی شود. کما اینکه مردن آدمی به نظر ما، نابودی و فناست، اما از دید دیگری، استکمال و بقا

شمرده می‌شود. با توجه به این نکته می‌توان گفت که هر حرکتی، و از جمله همه حرکات جوهریه از آن حیث که خروج از قوه به فعلیت هستند، تکاملی و اشتدادی هستند و ملاک تکامل و اشتداد، فعلیت وجودی است.

بدون شک، فعلیت یک قوه، نسبت به خود قوه مرتبه‌ای بالاتر و متکاملتر محسوب می‌شود و حرکت نیز چیزی جز مجموع همین خروج‌های پی‌درپی و مکرر نیست، بنابراین متحرک در حرکت، همواره از قوه به فعلیت می‌رسد و مرتبه بالاتری از هستی را واجد می‌شود.

ب) ما نمی‌گوییم که چون حرکات نزولی مقارن با حرکات تکاملی هستند، پس همه حرکات، اشتدادی می‌باشند بلکه سخن ما این است که اصلاً همان حرکتی که به نظر ما نزولی و تضعیفی شمرده می‌شوند، در حقیقت و در مجموعه کلان هستی، تکاملی و اشتدادی هستند و ما اگر معیار دقیقتری برای کمال و اشتداد داشته باشیم، این‌گونه حرکات را نزولی و تضعیفی نمی‌خوانیم و نام آنها را ضعف، پژمردگی، نابودی، مرگ، نیستی، پیری، ناتوانی، نزول، ذبول، فساد و انحطاط نمی‌گذاریم.

ج) کسانی که قائل به وجود حرکات غیر تکاملی شده‌اند و برای ارائه نمونه به مثالهایی همچون پژمردگی و پیری انسان و یا خشک شدن درختان یا فساد سیب و امثال اینها اشاره نموده‌اند ملاک کمال و نقص را، ملاکی طبیعی دانسته‌اند و نه ملاکی وجودی. وگرنه از نظر مراتب وجودی، فعلیت همواره برتر و بالاتر از قوه است و قوه هم چیزی جز همان فعلیت قبلی نیست که نسبت به فعلیت بعدی قوه شمرده می‌شود، بنابراین از نظر وجودی، فعلیت بعدی همواره برتر از فعلیت قبلی است و لذا حرکت همواره و ضرورتاً اشتدادی و تکاملی است.

د) اگر در یکی از حرکات عالم، امکان نزول از فعلیت بالاتر به فعلیت پست‌تر و پائین‌تر وجود داشته باشد، به این معنا است که همه حرکات موجود در عالم می‌توانند چنین باشند چرا که: «حکم الأمثال فی ما یجوز و ما لایجوز واحده». و این امر با حکمت الهی سازگار نیست.

اگر بر اساس حکمت الهی لازم است که برابری نتایج حرکات عالم، مثبت باشد، چرا نتوانیم در هر حرکتی بگوییم که برابری خروج‌های مکرر از قوه به فعلیت بایستی تکاملی و مثبت باشد؟!!

ه) درست است که برخی متحرک‌ها خود دارای شعور و انگیزه نیستند، اما محرک اول یعنی خدای متعال دارای شعور و انگیزه است و چون همه حرکات عالم به او منتهی می‌شوند، می‌توانیم بگوییم اگر حرکت همواره تکاملی و اشتدادی نباشد، خدای متعال آن حرکت را در عالم هستی محقق نمی‌سازد و انگیزه‌ای برای ایجاد آن ندارد.

حاصل آنکه همه حرکات عالم و از جمله همه حرکات جوهریه اشیا عالم، در روند کلی وجود، اشتدادی و تکاملی هستند و آنگاه استکمال که در پهنه هستی و در گستره تجلیات وجودی واجب تعالی حکمفرماست، همه حرکات عالم را نیز فرا می‌گیرد و اقتضای اشتداد و تکامل تمامی موجودات متحرک را دارد.

پیشنهادات:

* لازم به ذکر است که در نگارش این مقاله، از کتاب «آموزش فلسفه» نوشته استاد معظم علامه محمدتقی مصباح یزدی [دام عزه] بهره فراوان برده‌ام.